



تناسخ سرپیچی و پوچی

امین قضایی

"... اینک ما تنها مانده ایم ، بیندیش که اگر از فرمان پادشاه سرپیچی کنیم چه بلایی بر سرمان خواهد آمد. باید به یاد داشته باشیم که زنی بیش نیستیم و توان در افتادن با مردان را نداریم. ما تابع قدرتیم . باید این فرمان و بدتر از این را گردن نهیم. من به سهم خویش از رفتگان بخشایش می طلبم ، چون تکلیفی را که برعهده دارم ، به حکم صاحبان قدرت نمی توانم به جا بیاورم . فرا رفتن از مرز قدرت خویش ، دیوانگی است. .." (نمایشنامه آنتیگونه - سوفوکل)

این ایسمنه است که از خواهر خود ، آنتیگونه ، استدعا می کند تا از تدفین برادر دست شوید. پس از جدال دو پسر ادیپوس بر سر شاهی و مرگ آندو در جنگ ، کرئون برادر زن پادشاه به تخت شاهی می نشیند و اتئو کلوس خواهر زاده ای را که در جنگ برادران ، در دفاع از شهر جان باخته بود با تکریم فراوان به خاک می سپارد اما همگان را از تدفین جنازه پولی نیکوس ، برادر دیگر منع می کند.

"بگذار من و اندیشه ی دیوانه وارم به سزای خود برسیم. سزای ما جز مرگ پر افتخار نیست."

این آنتیگونه است که می خواهد برخلاف قانون شهر ، رسم خدایان را به جای آورده و برادر خود را به خاک بسپارد. بسیاری تقابل کرئون و آنتیگونه را تقابل میان قانون نوشته ی پادشاهان و قانون نانوشته خدایان می دانند. آنتیگونه می گوید "فرمان تو را توان آن ندارد که قانون نانوشته خدایان را باطل سازد". به معنای امروزی این تقابل جامعه قانون محور و سنت محور است. تراژدی از آنرو صورت می گیرد که قانون کرئون ، خشم خدایان و طبیعت را برخواد انگیخت و او در نهایت به سبب قدرت و لجاجت خویش کارش به جنون می کشد. عبارت آخر ایسمنه بیش از آنکه در مورد آنتیگونه صادق باشد در مورد کرئون صحیح است. شهر تبس می بایست نمونه ی شهری باشد که بر اساس قوانین حکومتی اداره می شود. کرئون می خواهد به تبسی ها بیاموزد که دوره ی زندگی در سایه خشم خدایان و سنت ها و عرف های قدیمی گذشته است. شاید این دیکتاتوری سکولار کرئون از سنت گرایی مرگبار آنتیگونه مترقی تر باشد. از این منظر آنتیگونه نماینده ی سنن نانوشته و اسطوره ای نیاکان، و کرئون نماینده ی قوانین مکتوب و فسخ ناپذیر دولت شهر است. کرئون حتی بیش از حد تحمل انسان مدرن ، قانون محور است : نخست آنکه او قانون را برای همگان می

داند، حتی وقتی از جانب عروس خود نقض می شود و حتی وقتی هایمون پسر خویش از این بابت او را ترک می کند. دوم اینکه انگیزه قانون ایمنی و مصلحت عمومی است :

"کرون : روح و اندیشه ی هیچ کس را نمی توان شناخت ، مگر آن گاه که کشور داری و قانون گذاری را بر عهده گیرد. چنان که بارها گفته ام آن کس که زمام دولت را در دست داشته باشد و صلاح مردم را نیندیشد ، یا سخنی را از بیم دیگران بر زبان نیاورد ، در نظر من همواره فرومایه ترین مردمان است . و نیز آن کس که دوستی را از کشورش برتر نهد ، در دیده ی من هیچ نمی ارزد. در سایه ایمنی است که دوستی میسر است . ما وقتی ایمن هستیم که شهرمان ایمن باشد"

هر ناسیونالیستِ شیادی بارها عبارات کرون را تکرار کرده است. کرون در نمایشنامه این را ثابت می کند که قانون او مبنی بر منع تدفین پولی نیکوس صرفاً از روی خشم و خیره سری یک دیکتاتور نیست، بلکه قانون باید تام و لازم الاجرا باشد: "کرون: اگر نزدیکان من قانون بشکنند چگونه می توان انتظار داشت که دیگران فرمان برند."

تضاد قانون / عرف ، تضاد اراده انسان/ تقدیر خدایان ، می بایست به نفع قانون به پایان برسد هرچند در این اسطوره از نظر سوفوکل ، انسانها پایبند طبیعت اند و هنوز نمی توانند از مرزهای طبیعت و سنت های از پیش تعیین شده ی نیاکان خود فراتر بروند. اگر خود را به این تعبیر قانع کنیم ، این داستان حرف دیگری برای گفتن ندارد. اما آیا برآستی آنتیگونه تنها نماینده ی سنت های قدیمی و منسوخ است ؟

در نمایشنامه سه شخصیت با کرون مجادله می کنند : آنتیگونه ، هایمون (پسر کرون) و تیرزیاس(پیشگو). هر سه قانون کرون را به عنوان بی حرمتی به مردگان و شکستن سنت خدایان نفی می کنند ، اما این هایمون و تیرزیاس هستند که در مقابل کرون به استدلال می پردازند. هایمون دو استدلال می آورد : ۱- اکثریت مردم از این قانون جدید ناراضی اند و در دل آنتیگونه را می ستایند. ۲- قانونگذار یعنی پادشاه از عیب و خطا بری نیست و اگر قانون اشتباه باشد باید آنرا تغییر داد.

"هایمون : مردمان شهر بر حال زار این دختر می گریند ، زیرا که به جرم کاری پسندیده ناورا به مرگی دلخراش محکوم شده است . مردمان در خفا می گویند که دستش را باید در زر گرفت. ... گمان نکن که هر چه تو گفتی عین صواب است و باقی همه بر خطا هستند. ..."

تقابل هایمون و کرون تقابل دموکراسی و دیکتاتوری در قانون مداری است. تقابلی که از درون منطق جدید دولت‌شهر بیرون می آید. او با قانونمداری مخالف نیست اما قانون باید عقلانی و مطابق رضای همگان باشد. در اینجا مهم این است که بدانیم تقابل مردم/ حاکم در استدلال هایمون ، با رویکردی مکان محور و مدرن (شهر و قانون شهر که باید مطابق رضای اکثریت باشد) مسئله ارزش و مشروعیت را بررسی می کند.

این تیرزیاس پیشگوست که تقابل قانون/ سنت را با رویکردی زمان محور و سنتی بررسی می کند.

"تیرزیاس : تو حق خدایان آن جهان را زیر پا گذاشته ای . از این رو مکافات مهیب کردارت در کمین توست. خشم خدایان حسابت را با ستمدیدگان پاک خواهد کرد. "

اما آنتیگونه جرم خود را می پذیرد و هیچ استدلالی نمی آورد:

"آنتیگونه : پروای غرور هیچ آفریننده ای نمی تواند مرا به شکستن قانون خدایان و برانگیختن خشم آنان مجبور کند. زنهار تو لازم نیست. من این مرگ را به جان می خرم. کسی که چون من با هزار درد زندگی کند ، چرا از مرگ بترسد..."

تقابل آنتیگونه با کرون در واقع تقابل قانون و اصل انتخاب اخلاقی است. اگرچه آنتیگونه قانون خدایان و نیاکان را رعایت می کند ، اما این تنها محتوای انتخاب اخلاقی خویشن است و در اصل اراده ی اوست که در مقابل کرون می ایستد و نه اراده ی خدایان، این در حالی است که تیرزیاس با بدفرجامی رای و لجاجت کرون ، او را از اراده ی خدایان می ترساند. قانون کرون همزمان در مخالفت با سنت های الهی تیرزیاس ، دموکراسی و عقلانیت هایمون و انتخاب اخلاقی آنتیگونه قرار می گیرد. یعنی به ترتیب در مقابل یک سنتگرا ، یک عقلگرا و یک فردگرا می ایستد. مسئله برای آنتیگونه رای یک خودکامه در برابر اکثریت مردم نیست ، مسئله رای یک بنده ی سرکش در برابر اراده ی خدایان و نیاکان نیست. او عبارت مهمی را در گفته های خود نقل می کند که هندسه ی کامل تقابل ها و تضادها را آشکار می سازد :

"آنتیگونه : ... اگر شوهری یا فرزندی از من مرده بودند ، و اگر خود اجسادشان بر خاک تباه می شد ، فرمان حکومت را بدین سان نمی شکستم . چرا که هرگاه شوهری از دست رفت ، شوهر دیگری به دست می توان آورد. هرگاه فرزندی مرد ، فرزند دیگری می توان زایدید. ولی آنگاه که پدر و مادر در خاک سیاه خفته باشند، برادر شاخه ای است که چون شکست دیگر سبز نخواهد شد. .."

این گفته نه با اراده ی خدایان مطابقت دارد و نه می تواند عقلانیتی مردم سالار داشته باشد. سخن را باید با نمادگرایی فهمید. رابطه سببی زن/شوهر و رابطه نسبی والدین/فرزند را می توان ترمیم و بازسازی کرد اما رابطه ی برادر/خواهر یتیم را خیر. در نظام اسطوره ها رابطه ی سببی برای ترسیم فضا و جغرافیای جامعه به کار می رود و رابطه ی نسبی و توالی نسل ها برای ترسیم زمان و تاریخ اجتماعی. بنابراین هندسه تقابل های فوق را می توان به صورت ذیل ترسیم نمود :

رابطه مکانی - سببی قانون کرون -----نارضایتی اکثریت (هایمون)

رابطه زمانی - نسبی خشم و اراده خدایان (تیرزیاس)

تراژدی معمولا از همین ناسازگاری های موجود میان روابط نسبی و سببی و یا از تقابل حاکم/مردم و یا انسان/خدا حاصل می شود. جنگ تروا به سبب ناسازگاری میان عشق/ زناشویی و یا آفرودیت/هرا صورت می گیرد. در واقع رابطه ی نسبی جنگ بین دو ملت و جغرافیای اسطوره ای را ترسیم می کند. در مقابل مثلا در تراژدی اودیپ ، ناسازگاری در روابط نسبی و شکاف ناگزیر میان فرزند و والدین در گذر زمان وجود دارد. اسطوره ها ، زمان را نه با تاریخ و سالها و قرنهای که با توالی نسل ها بیان می کنند و مکان را نه با فواصل و موقعیت های جغرافیایی یا شهری بلکه با روابط سببی توضیح می دهند. نمایشنامه ی آنتیگونه می خواهد به این سؤال پاسخ گوید که چگونه می توان قانون را بنیان نهاد و مرجع ارزشگذاری برای یک قانون چیست؟ حاکم (کرون) مردم (هایمون) و یا خدایان (تیرزیاس). پادشاه نقطه ی یک تقابل است. کرون به صورت مکانی و همزمانی ، نماینده رای مردم شهر است و به صورت در زمانی میراث دار حق نیاکان و خدایانی است که پیشتر از او زیسته اند. تفویض قدرت از پدر به پسر ، منطق بنیادین و اسطوره ای مونارشی است در

حالی که تفویض قدرت از مردم به حاکم منطق بنیادین و اسطوره ای دموکراسی است و این دو نوع تفویض به صورت شبکه در هم پیچیده ی روابط نسبی و سببی جنبه ای دراماتیک می یابد. اسطوره های یونانی مملو از تقابل همسران (مدئا / جیسون ، پنه لویه/ اولیس ، هلن/ پاریس، آلسست/ آدمتوس، زئوس/ هرا، دیانیرا/ هرکول ، ارفه/ اریدیس...) و یا فرزندان و والدین (اودیپ/ لایوس ، پنتیوس/ آگاو ، دمتر/ پرسفون ..) است، اسطوره هایی با مرکزیت روابط سببی ، عمدتا به مسئله وفاداری همسران می پردازد که نمادی است از وفاداری و تعهد حاکم به قرارداد تفویض قدرتی که با مردم خود بسته است. اسطوره هایی با مرکزیت روابط نسبی ، به مسئله حفظ اصالت / فراموشی گذشته می پردازند که نمادی است برای شورش یا تعهد به میراث و سنی که از گذشتگان به ما رسیده است.

شاید در داستانهای یونانی ، اخلاق و انتخاب اخلاقی و فردی با آنتیگونه آغاز می شود و این نمونه ی نادری است .مطمئنا هیچ تراژدی در کار نیست، سرنوشت آنتیگونه ماحصل انتخاب اخلاقی خود اوست ، رابطه برادری/ خواهری او نمادی است از زایش "اخلاق فردی" آنطور که تنها در قرن بیستم سارتر می توانست از آن سخن براند. در پیشگاه آنتیگونه ، اخلاق بخشی از تعریف وجودی انسان است ، منبع ارزشگذاری کارها و رفتارها ، تعریفی است که فرد از خویشتن می کند و در صورت عدم رعایت این اخلاقیات ، فرد با خویشتن دچار تناقض می شود. آنتیگونه کار خویش را یک انتخاب فردی می داند و در مقابل خواهر خود می گوید : "گروهی کار تو را می پسندند و گروهی کار مرا". بنابراین اگرچه مانند اخلاق کانتی ، منشا کنش اخلاقی آنتیگونه اراده ی اوست اما این اراده ادعای مطلق و جهانشمولیت ندارد. حتی انگیزه آنتیگونه ، دشمنی یک فرد با حکومت هم نیست :

"آنتیگونه : دشمنی در سرشت من نیست ، مهر ورزیدن سرشت من است"

"کرتون : اگر می خواهی مهرورزی کنی ، برو با مردگان مهرورزی کن ، تا من زنده ام ، هیچ زنی را نمی رسد که بر من چیرگی جوید."

بدهمی بزرگی است اگر دلیل مبارزه را تضاد اراده ی فرد با اراده ی قدرت یا اکثریت جامعه بدانیم. با یک روان شناسی خام و احمقانه، مبارزین موجوداتی مردم گریز و ضد اجتماعی قلمداد می شوند. چرند محض است . در سرپیچی شخصیت انسان نهفته است. آنتیگونه فرمان را می شکند حال آنکه همگان فرمان می برند. حتی خواهر او از کمک به او دریغ می ورزد(یعنی همه ی مردم). پس او به تنهایی سرپیچی می کند و مرگ را پذیرا می شود. بنابراین این مردم هستند که ضد اجتماعی اند ، مردمی که از خویشتن می گریزند و در لجنزار منافع فردی و حقیر خویش فرومی غلتند. اما چه منفعتی برای فرد وقتی فردیتی وجود ندارد؟ آنتیگونه و کرتون هر دو لجاجت می کنند و فاجعه رخ می دهد. آنتیگونه در غار خودکشی می کند ، هایمون چون جنازه ی حلق آویز شده را می یابد خود را بر روی شمشیر می افکند. مادر هایمون نیز از غم مرگ پسر ، بلافاصله خودکشی می کند. کرتون که با یک قانون ، پسر و همسر و عروس خود را از دست می دهد، دیوانه می شود. حاکمی که قانون جنون را صادر می کند و مردمی که قانون را می پذیرند هر دو دیوانه اند. توده ها پوچی خویش را با پذیرش قانونی پوچ (و زندگی پوچ) از خویشتن دور می کنند و به حاکمی دیوانه می سپارند. از دل پوچی قانون ، سرپیچی سربرمی آورد ، قانون کشتن مرده (دفن نکردن آن) عملی پوچ است . این نمادی از پوچی قانون است. جنون اکثریت که همگان در آن شریک اند.

سرپیچی (مردن به خاطر دفن کردن مرده) نیز از دل پوچی بیرون می آید. اما این دومی "نیستی" است که اراده ی انسان و شخصیت او بر روی آن شکل می گیرد. کانت نیز وقتی منشا اصل اخلاقی را اراده می داند ، وقتی "فهم" از آوردن دلیل بر اخلاقیات عاجز می ماند ، به همین تناسخ سرپیچی از پوچی و آنگاه پوچی از سرپیچی اشاره می کند.

اخلاق از فهم پیروی نمی کند و سعادت از اخلاق) پس دو راه باقی می ماند : یا مانند توده ها ، پوچی خویش را به قانونی پوچ (کشتن مرده) بسپاریم تا در پرتوی عمل به فرمان از شر پوچی خود و مسئولیت آن رها شویم. یا مانند آنتیگونه از پوچی خویش سرپیچی بسازیم یعنی شخصیت خویش را بسازیم (کشته شدن به خاطر مرده) . این یعنی قبول مسئولیت آنتیگونه . زنی با اصل انتخاب اراده ی فردی. اولین فردگرا به معنای واقعی کلمه. بگذار بپرسند ما برای چه مبارزه می کنیم . مبارزه شخصیت مبارز است. اگرچه این انتخابی مرگبار و جنون آمیز است اما هرگز مرگبارتر از مردن در میان خوارشدگان و جنون آمیزتر از پیروی کور از قوانینی جنون آمیز نیست. از دیالکتیک سرپیچی و پوچی ، انسان آینده سر برمی آورد . او که می داند قانون کنونی ، نه تفویض قدرت بلکه تفویض پوچی از اکثریت به حاکم است.

به خاک سپردن مردگان ، یعنی هم فراموشی آنها و هم وفاداری به آنها. دو برادر هم دوست و هم دشمن شهر ، هر دو را باید به خاک سپرد. اما برای کرئون خاکسپاری تنها به معنای تایید و وفاداری به مردگان است ولی برای آنتیگونه خاکسپاری به معنای فراموشی هم هست. در اصل همین فراموشی به معنای واقعی کلمه ضد سنت گرایی است. نقطه ی فردگرا و زنانه ی آنتیگونه بیرون از شبکه در هم پیچیده روابط نسبی/سببی اسطوره های یونانی قرار می گیرد. نقطه ای که حتی نظریه پردازان سیاسی مدرن هم از درک آن عاجز اند. آنها هنوز در میان انتخاب موناشرشی و دموکراسی(نسبی - سببی) دست و پا می زنند. قانون از کجا می آید ؟ از گذشته یا از اکثریت؟ جنازه حلق آویز شده آنتیگونه پاسخی دیگر دارد . **قانون تخم کینه مردگان و ترس مردمان است.**

